



گفت وگو با استاد صادق لاریجانی

اشاره:

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مردم با اعتقادات دینی متفاوت در آن زیست می‌کنند. از سوی دیگر ارتباطات بین المللی سبب توجه اندیشمندان به ادیان مختلف و اختلاف آن‌ها گردیده است. با وجود تنوع و تکثر ادیان و مذاهب، نمی‌توان از ترابط و تشابه آن‌ها غافل ماند، گرچه شاید نتوان در میان تمام ادیان و مذاهب، یک عقیده یا عمل مشترک یافت ولی پاره‌ای از عقاید و مناسک و مراسم در برخی از ادیان و مذاهب بی‌شباهت نیستند.

سخن اصلی در مساله پلورالیسم، تبیین کثرت‌ها و اختلافات است نه بحث از مشترکات. مساله پلورالیسم، پرسش معرفت‌شناسانه و کلامی در زمینه تنوع ادیان دارد و از حقانیت آن‌ها سخن می‌گوید.

آنچه پیش رو دارید متن سخنرانی استاد صادق لاریجانی است که در نشست دوم کانون گفتمان دینی ایراد گردیده و به تبیین پلورالیسم دینی می‌پردازد. در پایان، پرسش‌هایی از سوی مخاطبان مطرح گردیده و توسط سخنران محترم پاسخ داده شده است.

پلورالیسم در ساحت‌های مختلف

پلورالیسم به معنای کثرت‌گرایی است. پلورالیسم را در حیطه‌های مختلفی می‌توان تصور کرد و عملاً هم در حیطه‌های مختلفی تعبیر پلورالیسم به کار برده می‌شود.

1 - در ساحت امور سیاسی، پلورالیسم یا کثرت‌گرایی، به معنای رسمیت‌شمردن آرا و احزاب مختلف است. کسانی که در عالم سیاست پلورالیست هستند، قبول می‌کنند که جریان سیاست از یک مجرای کثرت‌گرایانه اداره بشود؛ به این صورت که احزاب مختلف و آرای مختلفی وجود داشته باشند که با هم رقابت کرده و امور حکومت را اداره کنند.

2 - در ساحت هستی‌شناسی و متافیزیک، مقصود از نگاه پلورالیستیک به هستی یا به آنتولوژی، این است که بنیان این عالم را کثرت بدانیم؛ در مقابل وحدت‌نگری.

3 - در پلورالیسم دینی، دو بحث عمده مطرح می‌شود: الف - کثرت‌گرایی در فهم دین؛ ب - کثرت‌گرایی در خود دین.

مقصود از کثرت‌گرایی در فهم دین، معتقد بودن به برداشت‌ها و فهم‌های مختلفی از دین و به تعبیر امروزی، قرائت‌های مختلف از دین است. مقصود از کثرت‌گرایی در نفس دین این است که خود ادیان راه‌های مختلفی به سوی حقیقت واحد هستند، و در مقام سعادت و مصوبت و حقانیت، ادیان مختلف پیروان خودشان را به امر واحدی رهبری و راهنمایی می‌کنند.

بحث پلورالیسم در فهم دین، کاری به خود دین ندارد؛ بحث فهم دین و کثرت در آن، بحثی است که به مخاطبین دین و کسانی که کارشان فهم دین است بر می‌گردد، اما برگشت کثرت‌گرایی در دین به نظری در باب تبیین کثرتی که در ادیان وجود دارد می‌باشد.

البته این دو مقوله مضمّن بحث‌های عمده‌ای است و در این جا فقط به بعضی از ادعاهای مطرح‌کنندگان این بحث‌ها و به پاره‌ای از استدلال‌های آن‌ها و این که این سخنان چه مقدار - هم از لحاظ عقلی و هم نقلی (آیات و روایات) - قابل قبول می‌باشد، اشاره‌ای می‌کنیم.

در پشت‌بحث کثرت‌گرایی در فهم دین و نیز در خود دین به این صورت که امروز در جامعه ما مطرح می‌شود یک کار سیاسی هم نهفته است. علمای ما - مخصوصاً اصولیین - در زمینه فهم دین، سخنان بسیاری داشته‌اند که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. غربی‌ها نیز برخلاف روشن‌فکران جدید ما، یک طرفه قضاوت نمی‌کنند بلکه فیلسوفان غربی و علمای تفسیر آن‌ها این مباحث را با این افراط و تفریطی که مدعیان روشنفکری امروزی جامعه ما می‌گویند، مطرح نمی‌کنند.

وقتی که بعضی از بحث‌ها وارد جامعه ما می‌شود، به جای این که طبق روال خود حرکت کند، این طور به نظر می‌رسد که تبدیل به یک بحث‌سیاسی می‌شود و یا پشت‌سر آن اغراض دیگری نهفته است. در حالی که معلوم نیست که صاحب این نظر، خود این اغراض را داشته باشد یا نه؟

بحث نسبی‌گرایی در فهم دین، یکی از بهترین سلاح‌هایی است که غربی‌ها برای خلع سلاح کردن حکومت دینی به کار می‌برند و هیچ حربه‌ای بهتر از نسبی‌گرایی نیست که یک حکومت دینی را از محتوای خودش خالی کرده و شدت و صلابت را از آن بگیرد؛ از این رو لازم است که مخاطبان، یک مقدار نسبت‌به این بحث‌ها حساسیت نشان بدهند؛ زیرا این‌ها به این صورت که امروز مطرح می‌شود، صرف یک بحث دینی نیست؛ بلکه به حربه‌ای تبدیل شده است که آرام آرام به وسیله آن حکومت دینی را تضعیف کنند؛ زیرا که یکی از لوازم بحث نسبی‌گرایی، بحث‌سکولاریزم و جدایی دین از سیاست است؛ علاوه بر این که آثار دیگری نیز دارد.

الف - کثرت‌گرایی در فهم دین

ادعای مطرح‌کنندگان بحث:

بسیاری از کسانی که بحث تعدد قرائت از دین و تعدد افهام را مطرح می‌کنند، به اختلاف آرای مجتهدین تمسک کرده و می‌گویند: در اسلام مجتهدانی مختلف بوده‌اند که آرای آن‌ها با هم متفاوت بوده است و این معنای اختلاف افهام و اختلاف قرائت‌ها در دین است. ولی واقعیت چیز دیگری است و این حرف، یک سوء استفاده از یک امر بدیهی و روشن، برای استنتاج و انتاج نتیجه‌ای که قطعاً درست نمی‌باشد، است. نزاع در بحث قرائت‌های مختلف از دین، بر سر این نیست که مرحوم سید و یا مرحوم آخوند خراسانی در فلان فرع فقهی چه اختلافی با هم دارند؛ بلکه بحث در زمینه قرائت‌های مختلف بر سر نسبی‌گرایی کلی است؛ یعنی این که آیا تمام فهم‌های ما و عالمان دین، حکما و فیلسوفان دینی و همه آن چه که یک مفسر از سنت رسول خدا و کتاب خدا می‌فهمد نسبی است؟ و ما هیچ فهم یقینی از کتاب و سنت نمی‌توانیم داشته باشیم؟ و الا، مگر می‌شود که مرحوم نائینی و محقق اصفهانی و مرحوم امام با آن دقت‌هایی که در فقه و اصول داشته‌اند، از اختلاف مجتهدین غفلت کرده باشند؟

بحث‌سر این است که آیا ما ضروریات دینی و فقهی داریم یا خیر؟ و آیا می‌شود کسی در زمان حاضر بگوید که با توجه به فهم علمای اسلام از صدر اسلام تاکنون، بنده مثلاً این آیه را این طور معنا می‌کنم؟ البته این بحث‌ها در ضروریات دین است. حال ممکن است یک آیه‌ای یک استفاده‌ها و تطبیق‌ها و جری‌هایی داشته باشد که شخصی بگوید من حرف نویی می‌زنم. این مساله با اشکال مواجه نیست. اما وقتی مساله ضروری دین باشد، مثلاً در باب معاد، که در اوایل انقلاب آن را به «برآیند نیروهای پرولتاریا» تعریف می‌کردند؛ آیا باز هم می‌توان گفت که این نیز یک فهم از اسلام است؟

گاهی گفته می‌شود که در توحید هم اختلاف نظر وجود دارد. بله! اختلاف هست؛ اما زمانی که قائل به عدم توحید در اسلام می‌شوند، آیا در مقابل او سخنی برای گفتن داریم و آیا اختلاف و تغییرات فهم‌ها به جایی هم می‌رسد که ضروریات دینی و فقهی را کنار بزنند؟ این یک مورد نزاع است که بعضی از نویسندگان هم بارها گفته‌اند: ما هیچ فهم مقدسی از اسلام نداریم؛ در حالی که ضروریات دینی مسلم (توحید، نبوت و معاد) که از کتاب و سنت است، مقدس می‌باشند.

نکته دیگری که محل بحث است، این است که در غیر فهم‌های ضروری و در غیر ضرورت‌های فقهی، آیا از کتاب و سنت، مشی خاصی استفاده نمی‌شود؟ یعنی در فهم‌های ظنی هم آیا بین این فهم‌های ظنی مستنبط و حجت و غیر حجت فرق نیست؟ شت‌سر این بحث‌ها چیز دیگری نهفته است؛ مثلاً اگر نویسنده‌ای بگوید: این فرمایش فقها را ما قبول نداریم، حال می‌خواهیم بدانیم که این سخن در افهام ظنی هم مجال دارد یا خیر؟

بسیاری از احکامی که در رساله‌ها وجود دارد، ممکن است از ظنیات باشد؛ اما ظنی حجت است؛ یعنی یک مجتهدی سعی خودش را کرده است و در به دست آوردن روش استنباط حکم از کتاب و سنت و عقل، راه‌هایی را کشف کرده و با توجه به آن، به یک فهم ظنی رسیده است که ظن حجت است. صرف ظنی بودن پاره‌ای از آرای مجتهدین، این آراء را معادل مساوی ظنون فلان نویسنده که بهره‌ای از این معارف نبرده است نمی‌سازد؛ زیرا که برداشت او مستند نیست.

ممکن است که فهم فقیه، ظنی باشد؛ اما ظنی مستند است. تمام تلاشی که مجتهدان و فقیهان در استنباط و اجتهاد و تحقیق قواعد استنباط به خرج می‌دهند، برای این است که روشی باشد که بشود ظن را به آن مستند کرد که خدا پیامبر راضی به اخذ این ظن هستند.

در بحث پلورالیسم دینی، بعضی به یک هرج و مرج فکری رسیده‌اند و می‌گویند: دینی که فهم‌های ما از آن ظنی است، به این صورت که علامه طباطبایی از آن یک فهم دارد؛ فخر رازی از آن یک فهم دارد؛ اشعری و معتزلی و تشیع فهم‌های مختلفی از قرآن دارند؛ چنین دینی که کثرت افهام در آن است، مستند نمی‌باشد و بار زیادی نمی‌توان از این دین بر بست.

مدعیان این نظریه، در صدد هستند که یک جور اباحی‌گری عصر جدید را ترویج کنند و ما بسیاری از مریدهای این افکار را می‌بینیم که به یک نحو اباحی‌گری رسیده‌اند. ادعا می‌کنند که وجوب حد و وجوب صوم و این دقت‌ها که در باب‌های احکام است، همه فهم فقها است. اما این که خود دین چه می‌گوید، معلوم نیست.

نقطه نزاع این جا است که یک سری از این فهم‌ها از ضروریات دین است و پاره‌ای ضروریات فقهی است و بقیه هم ظنون حجت است. حال اگر شما هم سال‌ها زحمت کشیدید و قواعد استنباط را تنقیح کردید و به فهمی غیر از این فهم‌ها رسیدید؛ یک فهم حجت دیگری می‌شود، نه این که به راحتی بگویید این که علما گفتند، افهام خودشان بوده است.

استدلال نسبی‌گرایان

استدلال‌هایی که برای روش نسبی‌گرایی کلی ذکر شده است، متعدد می‌باشد که در این جا به یکی دو استدلال آن‌ها اشاره می‌شود.

یکی از مهم‌ترین ادعاهایی که در باب کثرت‌گرایی در فهم دین مطرح می‌کنند، تز «شریعت، صامت است» می‌باشد. مدعی هستند که خود شریعت و متن کتاب و سنت، صامت است و ما هستیم که این متن را به نطق در می‌آوریم و از آن مطلب می‌فهمیم. پرسش‌هایی که به کتاب و سنت عرضه می‌شود، کتاب و سنت را به نطق در می‌آورد؛ اما خود کتاب و سنت ساکت است. حال این پرسش‌ها از کجا می‌آید؟ مسلماً از خود کتاب و سنت نمی‌آید؛ بلکه از علوم و معارف روز و فلسفه، ریاضی، شیمی و... می‌آید؛ بنابراین، هر چه ذهن یک عالم از علوم اصلی انباشته‌تر باشد، فهم او از دین، اصلی‌تر و دقیق‌تر و به واقع نزدیک‌تر می‌باشد و بدون تنقیح علوم اصلی، علمای ما فهم شان منقح و حجت نیست.

این که «شریعت صامت است»، یک پیش‌فرض‌های زبانی و اصولی دارد که باید در مورد آن بحث کرد؛ ولی در واقع باید دید که آیا اصل این ادعا موجه است یا خیر؟ و آیا شریعت صامت است؟ به عنوان مثال، فرض کنید که ما در مسجدی نشسته‌ایم و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شود و حکمی را بیان می‌کند. دلیل صامت بودن حکم چیست و چرا می‌گویید که فهم ما از کتاب، دائر مدار پرسش‌های ما است؟ گاهی آن قدر افراط می‌کنند که می‌گویند: فهم ما درست‌به اندازه سؤال‌های ما است؛ یعنی اگر ما سؤال نکنیم، قرآن و سنت چیزی برای ما ندارند.

آیا نمی‌شود قبل از این که ما از قرآن سؤال کنیم، قرآن با ما سخن بگوید؟ اصلاً این که قرآن دارای محتوا است و معانی و مفاهیم را به ما القا می‌کند عین سخن گفتن است. بنده حدس می‌زنم که قائلین به این نظریه، سخنی را خلط می‌کنند. برخی از فیلسوفان هرمنوتیک در باب سؤال سخنی دارند: آن‌ها سؤال را به این معنا نگرفته‌اند که ما از بیرون چیزی بیاوریم؛ بلکه نفس آن حالت گشودگی در مقابل یک متن را، سؤال می‌گویند و به تعبیر آن‌ها انسان نسبت‌به متن گشوده است و البته این شرط درستی است؛ وقتی بنده با شما رو به رو می‌شوم و می‌خواهم کلام شما را بشنوم، باید نسبت‌به حرف شما حالت گشودگی داشته باشم؛ یعنی خودم را آماده کرده باشم و آن چه شما می‌گویید بفهمم و بشنوم و این حالت، ربطی به این بحث ندارد.

این که انسان‌ها باید آماده فهم یک متن باشند، غیر از این است که بگوئیم: چون انسان، سؤال‌هایش را از بیرون و از معارف عصری می‌آورد، پس متن صامت است. در این که چرا شریعت صامت است؟ این‌ها این سؤال را به یک بحث زبانی برمی‌گردانند و می‌گویند: زبان، معانی خودش را به ما القا نمی‌کند؛ بلکه ماییم که به زبان معنا می‌بخشیم؛ در صورتی که تا به حال، علمای ما می‌گفتند که الفاظ، بعد از وضع یک معنایی دارند که این معنا دل‌خواهی ما نیست. زبان طبیعی انسان، گرچه اصل آن قراردادی است، ولی بعد از قرارداد موجب می‌شود که الفاظ در معانی ظهورات واقعی پیدا کنند و دیگر ربطی به خواست ما ندارد. این تفکری است که علمای ما

داشته‌اند، اما این‌ها می‌گویند که معنا را ما به متن می‌بخشیم.

در جواب باید گفت: اصل این حرف نادرست است؛ زیرا این سخن علاوه بر این که تالی فاسدی دارد، بنای معقولی نیز ندارد. تالی فاسد آن این است که انسان می‌تواند آزاد باشد و هر معنایی به لفظ ببخشد. اگر بنا است که ما معنا را به لفظ ببخشیم، پس - به عنوان مثال - می‌گوییم: اگر بگویید لا اله الا الله، باران می‌آید و این جاست که می‌گویند: ما نمی‌خواهیم بگوییم که متن هر معنایی را می‌پذیرد.

در صورتی که این طور نیست. وقتی که ما ریشه آن را مورد جست و جو قرار می‌دهیم، به این بازگشت می‌کند که رابطه الفاظ و معانی، بعد از وضع، دیگر قراردادی نیست؛ همان طور که ظهورات قراردادی نیست. درست است که وضع یک قرارداد است، ولی ظهور الفاظ بعد از وضع، دیگر قراردادی نیست؛ بلکه یک امر تکلیمی است و این که ما از الفاظ قرآن، معانی به ذهنمان خطور کند، چه به دلالت تصدیقی یا تصویری، این‌ها قراردادی نیست؛ بلکه یک واقعیت است. لذا بنا به تعریف فلسفی و کلامی معانی قرآن و سنت، عینی است. از این رو می‌توان گفت که من معنای قرآن را فهمیدم یا نفهمیدم.

قرائت‌های مختلف از دین، بنا به اعتراف آن‌ها، مشتمل بر خطا و صحیح و سقیم است؛ یعنی قرائت‌هایی که از دین داریم، یک امری است از مجموعه خطا و صحت؛ و این خطا نمی‌تواند بطن قرآن باشد؛ در صورتی که بتون قرآن - همه آن - عین حق است. پس قرائت‌های مختلف که به زعم آن‌ها، امری است مشتمل بر صحت و وثوق، این نمی‌شود که همان بتون قرآن باشد که در روایات به آن اشاره شده است.

ب - کثرت‌گرایی در نفس دین

منشا این بحث، عمدتاً یک نگاه بیرون از دین است. عده‌ای گفته‌اند: ما در عالم، ادیان مختلفی داریم و بین این‌ها تشابهات فراوان است و اختلافاتی هم وجود دارد. بحث تساهل و تسامح، واقعا با این بحث مرتبط است؛ به این معنا که عمده نتیجه‌ای که از بحث کثرت‌گرایی دینی می‌خواهند بگیرند، تساهل و تسامح است. نه تنها در مصوبت بلکه در حقانیت هم می‌خواهند تساهل و تسامح قرار دهند.

سه نظریه درباره تبیین کثرت در ادیان معروف است:

1 - کثرت‌گرایی یا Ploralism

2 - شمول‌گرایی یا Inclusivism

3 - انحصارگرایی یا Exclusivism

انحصارگرایی یعنی این که یک دین حق است و بقیه همه باطل است. شمول‌گرایی یعنی یک دین حق است، ولی ادیان دیگر تحت پوشش همین دین قرار می‌گیرند و حق می‌شوند؛ مثلاً مسیحی مدعی است که مسیحیت حق است و مسلمان‌ها و یهودی‌ها و زرتشتی‌ها و ... خیال می‌کنند که به چیزی غیر مسیحیت تعبد نشان می‌دهند؛ در صورتی که این‌ها در واقع مسیحی هستند؛ یعنی همه ادیان در واقع داخل در مسیحیت است یا در اسلام است و خودشان خبر ندارند. ادعای پلورالیسم این است که هر دینی خودش است؛ ولی همه این دین‌ها چهره‌های یک واقعیت هستند و بنابراین، راه‌های مختلف به یک واقعیت می‌باشند و این طور نیست که پیروان ادیان دیگر، همه اهل عقاب باشند.

پیروان این عقیده می‌گویند: ما چگونه قبول کنیم که شیعیان اثنی‌عشری، پیرو حق باشند و نجات پیدا کنند و همه عالم در دوزخ باشند. این بدین جا منتهی می‌شود که بگوییم که ادیان دیگر هم حق می‌باشند؛ منتها هر کدام بهره‌ای و چهره‌ای از حق هستند.

قبل از ورود به این بحث به چند نکته اشاره می‌کنم:

1 - این سه مسلک و نظریه، دلیلی بر انحصار در همین‌ها نمی‌باشد؛ چه بسا که معارف قرآنی، چیز دیگری را ذکر کند که نه پلورالیسم باشد، نه شمول‌گرایی و نه انحصارگرایی؛ بلکه یک قسم معقول دیگری باشد. بعضی از آیات قرآن دلالت بر این دارد که نظر قرآن یکی از این سه نیست؛ بلکه چیز دیگر است.

2 - آیا بحث قرائت‌های مختلف از دین، در ادیان الهی همان طور که نازل شده‌اند، می‌باشد یا در این ادیانی که هم اکنون در دست ما است؟ یعنی بحث در این است که آیا اسلام و مسیحیت و یهودیت، آن طور که انبیای الهی آورده‌اند، با هم اتفاق دارند و به یک جا می‌رسند و یا بحث در ادیان امروزی است؟ این بحث باید در استدلال‌های طرفین مورد توجه قرار گیرد که بر چه اساس استدلال می‌کنند.

3 - ادیان الهی، تدریج زمانی داشته‌اند؛ در هر برهه‌ای از زمان، یک نبی از انبیای الهی برای تبلیغ دین خدا ارسال شده است؛ پس زمان، مساله مهمی بوده است که شاید شریعت اگر چه از طرف نبی بود، منسوخ شده باشد و یا احکامی از آن منسوخ شده باشد؛ حتی شریعت حقه مسیح‌علیه السلام بعد از آن، توسط ادیان و پیامبران دیگر نسخ شده است؛ پس مساله زمان نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

اگر بحث را روی ادیان واقعی ببریم، حق مساله این است که پیامبران الهی در امهات تعالیم، با هم یکی بوده‌اند. آیات قرآن نیز صریحا بر این مطلب دلالت می‌کند و به تعبیر مختلف در قرآن به این مساله اشاره شده است؛ مثلاً در جایی می‌فرماید: «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم» (1) در این آیه اهل کتاب را دعوت می‌کند تا به سوی کلمه‌ای بیایند که بین پیامبر اسلام و آن‌ها یکی است و آن این است که غیر خداوند را نپرستند. و یا می‌فرماید: «ان الدین عند الله الاسلام» (2) همان طور که مرحوم علامه طباطبایی استفاده می‌کند به نظر می‌آید که اسلام در این آیه اشاره به اسلام به معنای یک دین خاص نباشد، بلکه به معنای تسلیم است.

حقیقت دین در نزد خداوند متعال، اسلام یعنی اصل خضوع و تسلیم الی الله است. گرچه ادیان کما و کیفاً با هم فرق داشتند، اما همه آن‌ها مصداق تسلیم الی الله بوده‌اند؛ چه در معارف و چه در عمل. البته ممکن است برخی با نظر علامه در اینجا مخالف باشند، بنابراین یک بحث تحقیقی است. البته در روایات، اسلام به معنای اصطلاحی است و حتی ارکان آن را هم ذکر کرده‌اند و در مورد قرآن، احتمال زیادی وجود دارد که به معنای لغوی یعنی تسلیم باشد.

پس اگر ادیان واقعی مورد بحث قرار گیرد، منکرکی ندارد که آن‌ها در اصول و امهات الهی یکی بوده‌اند؛ زیرا آن‌ها همه به توحید و معاد دعوت می‌کردند و جالب این که در بعضی از آیات تصریح می‌کنند که حتی انبیا بشارت به نبی بعدی می‌دادند؛ یعنی دین مسیح فقط اکثفاً به حضرت مسیح نکرده بود؛ بلکه بشارت به نبی بعدی نیز جزء دین مسیح است؛ پس در این‌ها با هم وحدت داشته‌اند.

اختلافی که بین ادیان است، یکی اختلاف به رتبه و ضعف و شدت است و یکی به خاطر کمال و معارفی که القا می‌کنند که ممکن است یک دین از دین دیگر مهم‌تر یا کامل‌تر باشد.

گاهی دعاوی بر سر این است که ادیان امروزی، متعارض است. مسیحیت فعلی، پیامبر اسلام را نفی می‌کند و غالباً قائل به تثلیث، اقانیم ثلاثه و نعوذ بالله خدا و یا ابن الله بودن حضرت مسیح است. در قرآن به صراحت آمده است که این عقیده کفر است و در مورد به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح نیز قرآن به صراحت می‌گوید که این‌ها اشتباه کردند. این بدین معناست که یک سری از اعتقادات در این ادیانی که در دست ما است باطل بوده و این ادیان تحریف‌هایی را پذیرفته‌اند. جمع این ادیان و قول به اینکه همه این‌ها حق هستند و راه‌هایی به سوی خدا می‌باشند، اصلاً نامعقول است؛ حتی اگر ما کاری هم به قرآن نداشته باشیم؛ چرا که پلورالیسم به این

معنا که هم اسلام حق است و هم مسیحیت و هم یهودیت، نامعقول است؛ زیرا یهودیت و مسیحیت که فعلا وجود دارد دارای دعاوی متعارضند و مگر می‌شود دعاوی متعارض، همگی حق باشند؟

ما می‌گوییم تثلیث باطل است؛ در صورتی که آن‌ها قائل به تثلیث هستند و این‌ها با هم قابل جمع نیست و پلورالیسم به این معنا باطل است. یک انسان متدین به دین اسلام، نمی‌تواند این پلورالیسم را بپذیرد. آیات قرآنی به صراحت‌برخی از این تعالیمی را که در دست این ادیان است، نفی می‌کند؛ پس پلورالیسم به معنای جمع بین این ادیان در حقانیت و رسیدن به سعادت، به نظر نامعقول می‌آید.

مقوله‌های سه‌گانه

ما در این جا باید سه مقوله را از هم جدا کنیم:

1 - مقوله سعادت؛

2 - مقوله متوئب و عقوبت؛

3 - مقوله حقانیت؛

ما اگر معتقدیم که فقط اسلام حق است، معلوم نیست این طور بگوییم که همه پیروان ادیان در دوزخ‌اند یا هیچ بهره‌ای از سعادت ندارند. مرحوم علامه در یکی از کتاب‌های خود می‌فرماید: ما نمی‌توانیم مدعی شویم که غیر مسلمانان، هیچ بهره‌ای از سعادت ندارند؛ چون سعادت دایر مدار اطاعت است؛ چه بسا که یک مسیحی، جست و جو و فحص و بررسی کرده است و به دلیل شرایط خاص اجتماعی، نتوانسته باشد به حق هدایت‌یابد؛ ولی به همان که می‌دانسته عمل کرده است. این شخص از حق اطاعت کرده و داخل در دوزخ نمی‌شود؛ علاوه بر این که مساله قبح عقاب بلا بیان هم داریم که پیش‌تر علمای ما آن را قبول دارند که این دلیل، هم در معارف و هم در احکام می‌آید و کسی که فحص می‌کند و بیانی بر واقع پیدا نمی‌کند، عقاب او قبیح است و خداوند چنین نمی‌کند. صرف گرویدن به ادیان دیگر، موجب نمی‌شود که بگوییم آن‌ها در عذاب و عقاب هستند. پس ممکن است کسانی حق نباشند، اهل دوزخ هم نباشند. این بستگی به عمل آن‌ها دارد. ما می‌توانیم ادعا کنیم که با توجه به ادیانی که امروزه در دست ما است، پلورالیسم در این‌ها بی‌معنا است؛ چه از نظر عقل و چه از نظر نقل. اما ادیانی که واقعا بر انبیای الهی نازل شده، در گوهر اصلی با هم یکی هستند ولی بعضی از تعالیم ادیان گذشته نسخ شده است؛ از این رو باید دین کامل را اخذ کرد که در زمان ما اسلام است.

اگر به این نظر توجه شود، به یک معنا انحصارگرایی است؛ چرا که می‌گوییم دین اسلام حق است؛ اما اگر دقت‌شود، می‌گوییم که هم در اصل و هم در گوهر، همه انبیای الهی به یک حقیقت واحد دعوت می‌کردند و آن تسلیم حق بودن است که مصداق‌های آن به حسب زمان، مختلف می‌شود و انبیای الهی به آمدن نبی بعد بشارت می‌دادند که در آیه شریفه «الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یجدونه مکتوبا عندهم فى التوریه و الانجیل» (3) به آن تصریح شده است. قرآن می‌گوید که در تورات و انجیل، به همین نبی امی اشاره شده است؛ حال آن که این‌ها دین فعلی را قبول ندارند.

دو تبیین از کثرت‌گرایان

کثرت‌گرایان می‌گویند: ما ادیان مختلفی داریم و کثرتی موجود است. این کثرت باید تبیین شود.

یک تبیین این است که بر همه انبیا یک چیز نازل شده و پیامبران، مفسران آن عنوان تفسیر نشده هستند؛ بنابراین، پیامبر اسلام که دین اسلام را آورد، این یک تفسیری است که تجربه عرفانی پیامبر آن را به دست داده است. در مسیحیت و یهودیت و ... نیز چنین است.

یک چیز واحد از ناحیه خداوند بر انبیا نازل می‌شود؛ اما این چیز واحد، تفسیر نشده است که تفسیر آن را خود پیامبر می‌کند. مثلا تنعم در بهشت، گاهی تفسیر به حورالعین شده است؛ یعنی چشم‌سپاهان، ولی زیبایی فقط چشم‌سپاهی نیست، بلکه چون در آن محیط، زیبایی در سپاهی چشم بوده، قرآن گفته است حورالعین؛ چه بسا اگر در جای دیگر واقع می‌شد، می‌گفتند چشم آبی. یعنی ذهن خود پیامبر آن چیز الهام شده را تفسیر می‌کند.

نویسنده کتاب صراط‌های مستقیم، قائل به همین مطلب است و در جای دیگری می‌گوید: این قرآن با این حجم، به دلیل این است که ظرف 23 سال نازل شده است و اگر پیامبر صلی الله علیه وآله عمر بیشتری داشت، قرآن چند برابر می‌شد زیرا قرآن تفسیری است که پیامبر از آن امر واحدی که بر او نازل شده است می‌کند و این تفسیر، ممکن است در طول زمان، کم یا زیاد شود.

واقفیت این است که این ادعا، ادعای دینی نیست و قرآن صریحا این سخن را رد کرده و می‌فرماید: «و ما ینطق عن الهوى ان هو الا وحى یوحى»؛ (4) «پیامبر از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن به جز وحی که وحی می‌شود نیست.»

اگر بنا باشد معارف قرآن یا انجیل و تورات، تجلیات ذهنی خود انبیا باشد، پس «ما ینطق عن الهوى» چه می‌شود؟ و یا این که می‌فرماید: «بالحق انزلناه و بالحق نزل» (5)؛ «آن [قرآن] را به حق فرود آوردیم و به حق فرود آمد.» و یا این که می‌فرماید: «انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم» (6) که مرادش همین قرآن است چه می‌شود؟ اگر این تفاسیر از خود پیامبر باشد، پس دیگر تعبیر «لتلقى القرآن» غلط می‌باشد؛ زیرا ذهنیات پیامبر می‌شود؛ نه «من لدن حکیم علیم»

این سخنان نتایجی دارد که کثرت‌گرایان از آن‌ها استفاده می‌کنند؛ مثل این که اگر قرآن با علوم روز مخالف شد، قرآن را کنار می‌گذاریم؛ زیرا این‌ها تفسیرهای پیامبر است. البته آن‌ها جرات نمی‌کنند این حرف را به صراحت بگویند؛ بلکه می‌گویند: ما حرف‌ها را می‌زنیم و نتایج را می‌گذاریم که خود مردم بگویند. و به این صورت می‌خواهند حقانیت و تقدس قرآن را که از ضروریات دین است، کمرنگ کنند. اگر آن‌ها قرآن را از بین ببرند، دیگر چیزی برای ما باقی نمی‌ماند.

بیان دیگری که برای کثرت‌گرایی است، این است که می‌گویند: آن چه که بر پیامبران نازل می‌شود، واحد نیست؛ بلکه چهره‌های مختلف یک حقیقت است که در عالم وجود دارد و انبیا به اندازه درجانشان، این واقعیت را می‌گیرند. اختلاف ادیان، نه فقط به خاطر تفاسیر بلکه به خاطر این است که تجربه‌های انبیا هم متعدد است؛ چون قدرت‌هایی که انبیا در تلقی عالم دارند، مختلف است؟ این سخن - فی الجمله - درست است؛ همان طور که در قرآن درجات مختلفی برای انبیا ذکر شده است. ولی سؤال این است که این مطلب چه ربطی به پلورالیسم دینی در میان ادیان موجود دارد؟ این مطلب که آن چه انبیا آورده‌اند، تجلی یک واقعیت است، سخن درستی است و آن چه که حضرت مسیح آورد، مسلما مخالف و متضاد با آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آورد، نیست؛ ولی ربط آن با پلورالیسم دینی چیست؟ ادیان واقعی گذشته نباید با این ادیان تحریف شده امروزی مخلوط شود؛ چرا که خلط می‌شد؛ زیرا این سخن راجع به خود انبیا درست است؛ نه ادیانی که امروزه در دست ما است.

پرسش و پاسخ

آیا نمی‌توان از اختلاف فتوای مراجع تقلید یا نظریات مختلفی که بزرگان فلسفه دارند، کثرت‌گرایی دینی را اثبات کرد؛ در صورتی که مدعیان پلورالیسم دینی، اختلاف فتوای فقها در مسائل مختلف را دلیل بر پلورالیسم دینی می‌دانند.

گفتیم که یک نوع از پلورالیسم در فهم دین است که طبیعتاً اختلاف فقها به همین برمی‌گردد. ولی اصل اختلاف آراء را کسی منکر نمی‌شود؛ بلکه حساسیت در قرائت‌های مختلف از دین، بر سر نسبی‌گرایی کلی است.

بحث در این است که آیا ما فهم مشترکی داریم یا نه؟ در این جا نمی‌توان اختلاف کرد. ما می‌خواهیم بگویم تاریخ فقه و معارف و تاریخ ضروریات کلامی، همه به این منتهی می‌شود که ما مشترکات داریم و تکیه بر اختلاف آراء فقها، گاهی مشترکات را کمرنگ می‌کند؛ مثلاً کسی شک می‌کند که آیا در اسلام نماز جعل شده است یا نه؟ که این درست نیست و کسی منکر این مسأله که در اسلام - در اصل - نماز، روزه و حج هست، نمی‌باشد. پس بحث بر سر ضروریات دینی و فهم‌های حجت است و ما این را ادعا می‌کنیم که بین فهم یک مجتهد و فهم یک نویسنده فرق است؛ زیرا که فهم مجتهد حجت است؛ ولی میانی استنباط نویسنده‌ای که فحوص در کتاب و سنت نکرده است، حجت نمی‌باشد. نزاع بر سر این موارد است؛ نه سر اختلاف آراء که از بدیهیات است.

بعضی می‌گویند: این اشتراکاتی که فقها و متکلمان دارند، زاینده اشتراکی است که در پیش فرض دارند (همان گونه که اختلاف فتوا زاینده اختلاف در پیش فرض است. اشتراک در فتوا نیز زاینده اشتراک در پیش فرض است) آیا اگر در آن پیش‌فرض اختلاف پیدا کنند، فتوا هم عوض می‌شود؟

بله! این درست است، ولی آیا می‌شود گفت که پیش‌فرض‌ها هم تماماً قابل خدشه و تغییر است؟ این مورد قبول نیست؛ به این دلیل که، مثلاً یکی از پیش‌فرض‌ها مسأله پیش‌فرض‌های زبانی در فهم محاورات است؛ مثلاً به طواهر الفاظ عمل می‌کنیم، این یک مقدمه و پیش‌فرض زبانی است و همه ما آن را قبول داریم و این دلیل می‌شود که به فهم‌هایی از کتاب و سنت برسیم و اگر کسی بگوید بنده این پیش‌فرض را قبول ندارم، باب فهم و مخاطبه بسته می‌شود؛ نه تنها در فهم کتاب و سنت، بلکه در فهم عادی و معمولی هم همین طور است؛ یعنی عقلاً یک بناهایی در باب فهم دارند که اگر از آن رفع ید کنند، زندگی اجتماعی آن‌ها مختل می‌شود.

ما زمانی حرف همدیگر را می‌فهمیم که الفاظ، طبق یک قرارداد و بنا عقلایی، کاشف از یک معنایی باشد که بنده آن را القا می‌کنم. اگر این کشف و این بنا - که گوییده هم ملتزم به آن است و این ظهور حال را رعایت می‌کند - را قبول نکنیم، دیگر با هم نمی‌توانیم حرف بزنیم؛ چرا که حرف یکدیگر را نمی‌فهمیم.

پس درست است که فهم‌ها تابع پیش‌فرض‌ها است و ثبات بعضی از فهم‌ها، تابع ثبات بعضی از پیش‌فرض‌ها است، ولی بعضی از پیش‌فرض‌ها قابل رفع ید نیست؛ به همین دلیل است که می‌توانیم حرف یکدیگر را بفهمیم؛ مثلاً فرض کنید که قرآن حق است؛ این یک پیش‌فرض است و اگر شما این پیش‌فرض را بردارید، یک رکن اسلام را برداشته‌اید. یا مثلاً یکی از مقدمات اسلام، توحید است و این یک پیش‌فرض است و اگر شما بخواهید این پیش‌فرض را بردارید، دیگر صحیح نیست که بگویید ما مسلمانییم. پیش‌فرض‌های ثابتی وجود دارد که نتیجه آن‌ها فهم‌های مشترک می‌شود.

آیا کثرت‌گرایی دینی از منابع دینی قابل استنباط است یا فقط باید با شیوه برون دینی از آن بحث کرد؟

کسانی که بحث نسبی‌گرایی را مطرح می‌کنند، تماماً نگاه برون‌دینی دارند و مدعی هستند که دعاوی قبض و بسط، دعاوی نسبی‌گرایی دینی بیرون دینی است و درجه دوم است؛ مثل تفسیر و فقه و ... از بیرون نگاه می‌کنیم که سیر این‌ها چگونه است و این که چه چیزهایی در این افهام تأثیر می‌گذارد؛ ولی واقعیت این است که کثرت‌گرایی، به معنای نسبی‌گرایی، هم بحث برون دینی دارد و هم درون دینی. چه اشکال دارد مسأله کثرت‌گرایی را - مثل مسائل دیگر - به کتاب و سنت عرضه کنیم؟ چه بسا ما از قرآن و سنت این را بفهمیم که این دو، کثرت‌گرایی را قبول نداشته و نسبی‌گرایی را هم قبول ندارند.

به اعتقاد بنده، آیات متعددی وجود دارد که جمع آن‌ها دلالت بر این دارد که نسبی‌گرایی مطلق در فهم دین، حرف باطلی است؛ نمونه آن همین آیه است که می‌فرماید: «هذا بیان للناس» منظور از بیان للناس، این قرآن است و اگر بنا باشد که ما به قرآن نرسیم و هر فهمی که از قرآن به دست می‌آید، یک فهم بشری مخلوط با صواب و خطا باشد، دیگر «هذا بیان للناس» درست نیست.

روایات و آیات زیادی که امر به پیروی از نبی می‌کنند، چه معنایی دارند؟ اگر ما نمی‌توانیم به فرمایشات پیامبر واصل شویم، هر چه بفهمیم ممکن است خطا باشد، در این صورت اتباع و پیروی نبی چه معنایی دارد؟ در این صورت پیروی از هوا و نظر خودمان می‌شود و اتباع فهم‌هایی می‌شود که خطا و صواب در آن صحیح است.

منظور از این آیات این است که ما می‌توانیم به مرتبه‌ای از کلام پیامبر و خداوند واصل شویم؛ بنابراین، اتباع کلام خدا و پیامبر معنایی دارد. به نظر بنده، این مسأله کاملاً معقول است که از درون دین سؤال کنیم که آیا نسبی‌گرایی کار درستی است یا نه؟

برای تکافؤ ادله که یکی از دلایل کثرت‌گرایی دینی است، چه پاسخی می‌توان داد؟

ادله‌ای که برای کثرت‌گرایی آورده‌اند، متعدد است که یکی از آن‌ها تکافؤ ادله است. این‌ها مدعی هستند که ادیان مختلف، هر کدام بر صحت دین خود اقامه دلیل می‌کنند و هیچ کدام از این ادله نمی‌تواند دیگری را دفع کند. لذا ادله متکافؤ است و در طرفی که ادله متکافؤ‌اند، ما باید قائل به پلورالیسم دینی بشویم.

دو مطلب در این زمینه می‌توان گفت:

اول این که پیش‌فرض شما قابل بحث و بلکه یک ادعا است. ما ادعا می‌کنیم که می‌توانیم دین خود را به طور قاطع اثبات کنیم و لازمه آن نفی ادیان دیگر است.

دوم این که پلورالیسم در نهایت می‌خواهد بگوید که همه ادیان، راهی به واقعیت دارند؛ مگر تکافؤ ادله این را ثابت نمی‌کند که همه ادیان حق‌اند.

فرض کنید که دو نفر با هم نزاع دارند و به محضر قاضی می‌روند. قاضی هر دو دلیل را متکافؤ می‌بیند. هر دو شهودی آورده‌اند. آیا تکافؤ، واقعیت را عوض می‌کند؟ اگر ادله در مقابل هم برای ما مساوی شد، مگر واقعیت عوض می‌شود؟

اگر مدعای پلورالیسم این باشد که با ادیان دیگر خوش رفتار باشید؛ با ادیان دیگر مواجه نکنید؛ این بحث دیگری است و اگر حث‌سر این بود که همه ادیان حق‌اند و همه آن‌ها چهره‌های یک حقیقت‌اند، این چه ربطی به تکافؤ ادله دارد. ادله می‌تواند متکافؤ باشد ولی یکی حق باشد و دیگری باطل؛ مخصوصاً این که ادله ادیان امروزی، متعارض است و نمی‌تواند با هم جمع شود، و جمع نقیضین ممکن نیست. یکی می‌گوید: تثلیث درست است؛ دیگری می‌گوید: درست نیست؛ پس دیگر جایی برای تکافؤ ادله نمی‌باشد.

لطفاً کتاب‌هایی را برای مطالعه بیشتر در مورد پلورالیسم معرفی بفرمایید.

در فارسی، بنده کتاب معتنابهی نمی‌بینم؛ البته کتاب صراط‌های مستقیم آقای سروش موجود است؛ اما ایشان در واقع یک طرفه بحث کرده و مثل بقیه کارهای ایشان، یک کار عمیق فکری نمی‌باشد و در این مورد، خیلی از چیزهایی را که به مزاج خودش خوب است، نقل می‌کند؛ مثل سخنان جان هیک که در این کتاب نقل شده است. جان هیک یکی از متکلمین مسیحی است و قائل به پلورالیسم دینی می‌باشد؛ اما در این کتاب، حرف مخالفین را نمی‌آورد؛ در صورتی که حتی در میان فیلسوفان غربی، ما افرادی دقیق‌تر از جان هیک داریم که ضد پلورالیسم هستند؛ اما آقای سروش یک کلمه از آن‌ها نمی‌آورد.

این کتاب به نظر بنده متصفانه نیست و آنچه خودشان خواسته‌اند در آن آورده‌اند.

البته نقد این سخنان، در مقاله‌ای در مجله صبح چاپ شده است که بنده بیشتر حرف‌های «صراط‌های مستقیم» را در آن جا نقادی کرده‌ام. اما در کتاب‌های غربی این جور مباحث چه به صورت کتاب و چه مقاله زیاد است. (7)

پی‌نوشت‌ها:

(1) آل عمران/ 64.

(2) آل عمران/ 19.

(3) اعراف/ 157.

(4) نجم/ 3 و 4.

(5) نمل/ 6.

(6) اسرا/ 105.

(7) برای اطلاع بیشتر در زمینه پلورالیسم به شماره 4 فصلنامه «کتاب نقد» و کتاب «تبيين و تحليل پلورالیسم دینی» اثر حجت‌الاسلام والمسلمین ربانی گلپایگانی مراجعه نمایید.